

از شب دو اذوه رکعت نهمی سبیه سلام و پیش از سلام بخواند و هر رکعتی بعد فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص
 و اگر نتواند اخلاص سه بار یا یکبار هم کافیست و بعضی شیخ در رکعت اول بعد دو اذوه بار سوره اخلاص
 خوانده یک یک بار در هر رکعت کم کرده اند چنانچه در رکعت اخیر یکبار خوانده بعضی شیخ هشت رکعت و بعضی
 چهار رکعت و نماز پنج بر رسول صلعم فرض و بر امت او سنت مکرده است و بعضی کستنج نرات و تجمه شرط
 نیست هر چه دانند ما بجز با الصلوة بخواند - رسول علیه السلام میفرماید چهار رکعت بیک سلام بخواند در
 رکعت بعد فاتحه قلیاست سه بار بعد سلام آیه الکرسی یکبار بخواند آنس و دوزخ بروی حسرام گردد چهار رکعت
 بیک سلام در هر رکعت بعد فاتحه امن الرسول تا آخر یکبار ثواب حج یابد در رکعت بعد فاتحه آیه الکرسی
 و اخلاص یکبار بعد سلام هر سجده نهد و آمرشس بدو و مادر خود در خواهد - در رکعت بعد فاتحه و لیکن و
 اخلاص و معوذتین بجان بجان بخواند کبشاید حق تعالی بدی در بامی هشت و نند ابواب و دوزخ - دو
 رکعت نماز در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار پس حق تعالی روشن کند بروی تاریکی گور و آسان کند
 عذاب منکر نگیرد روز قیامت - در رکعت بعد از فاتحه از اجاب پنج بار بیاورد حق تعالی او را و مقابله او را
 و بهشت دهد - پیش از نماز چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و انما اعطینا
 بار تا دوست سال نماز قضا کفارت گردد و نماز مادر و پدر و اجداد او را کفایت شود نوبت انصالی الله
 تعالی در رکعات کفارت انفضا متوجه الی جهة الکعبه الشریفه الله اکبر و در رکعت بعد از آن که
 آیه الکرسی یکبار و اخلاص صد بار بخواند و بعد از سلام هر سجده نهد و این دعائیت بار بخواند **بِسْمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ افْتَحْ أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ مَغْفِرَتِكَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ مَنْ يَدْخُلُ
 الْجَنَّةَ أَعْفِ مِنَ النَّارِ رَبِّهِ مِنْ عَذَابٍ وَدُوزُخٍ وَعِقَابٍ وَنَارٍ وَعَقَبٍ** در رکعت بعد فاتحه اخلاص صد بار بخواند و
 از عذاب منکر نگیرد و نگلی گورد دیگر - در رکعت بعد فاتحه از زلزله الارض پانزده بار تا از نکل معیشت برسد
 صلوة السعادت بگزارد و هرگز به سخت نشود کسایش رزق گردد و قوام نماز ماه محرم شش رکعت سلام
 او نماید در هر رکعتی بعد از فاتحه آیه الکرسی پانزده بار و اخلاص سه بار بعد سلام سه بار **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 گوید تمام سال روزی فراخ گردد دیگر در همین شش رکعت در هر رکعت بعد فاتحه سوره انعام یکبار در دوم بعد فاتحه
 سوره یسین یکبار بخواند ابواب بهجت و شادمانی برود کشته گردد - چهار رکعت بیک سلام بخواند در هر
 بعد فاتحه آیه الکرسی سه بار اخلاص ده بار پس از سلام سوره اخلاص صد بار هر چه بخواند از حق زد و نماند
 چون یک نیزه آفتاب بلند شود در رکعت نماز بخواند بعد از سلام این دعا بخواند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ وَيَا آخِرَ الْآخِرِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَ أَوَّلَ مَا خَلَقْتَ هَذَا الْيَوْمَ وَتَخْلُقُ آخِرَ مَا تَخْلُقُ**

فی هذا الیوم اعطی خیر ما اوتیت فیہ انبیاءک واصفیاءک ثواب البلاء واسم فی مثل
 ما اعطیتهم فیہ من الکرامات کمن محمد صلعم بر چه از نذر خواهد قبول افتد وین نماز معمول حضرت
 خواب عثمان با روئی قدس است که بقصان او کرده آمد - بعد از بر آمدن آفتاب یک نیزه شش رکعت
 بته سلام در هر رکعتی بعد فاتحه و شش و انا انزلنا واذ از لالت و اخلاص و معوذتین یکان یکان بار بخواند
 بعد بر سجده نهد هفت کرة قلیا بخواند هر حاجتی که بخواد بیاید - در شب اول ماه چهار رکعت بیک سلام
 بعد فاتحه قلیا و در دوم اخلاص و در سوم و چهارم معوذتین پانزده پانزده بار بخواند پس از سلام بر سجده
 نهد هفت بار ایکن نهد و ایکن استغین و هفت بار و در پنج روز از جمیع بلاها در امان ماند و درین ماه یک
 کک و بست هزار بلا نازل میشد و سخت ترین روزها آخرین چهارشنبه شمرده اند بر روز مذکور پیش نصف
 النهار چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی فاتحه انا اعطینا سفده بار و اخلاص پنج بار بخواند حق تعالی او را
 از بلیات تمام سال در امان خود گذارد و در اول پنجشنبه ماه رجب وزد گیرد و در شب او نهد از سنت نماز
 شام و او این دو از ده رکعت نماز لیلۃ الرعایت شش سلام او نماید و در هر رکعتی بعد از فاتحه انا انزلنا
 بار و اخلاص و دوازده بار بخواند بعد از فراغ این و روزه بخواند اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی اله
 پس بر سجده نماید و بگوید سبحان ربنا ورب الملائکه و الروح بنشیند منقاد با این دعا بخواند
 رب اغفر وارحم و تجا و دعا تعلم فانک انت العلی العظیم لیده بار و دوم بر سجده نماید و بگوید بار
 بگوید کلمه سابق الذکر حاجت در سیه بخواد روا گردد و بعد از آن نماز خفتن گزارد سوم و چهارم و پنجم
 بروایتی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رجب بعد از چاشت در سه تواریخ هر روز غسل نموده دوازده رکعت
 نماز معمول خواب او نهد شش قدس سوره بته سلام او نماید و در چهار رکعت اول هر چه از قرآن داند بخواند
 بعد از سلام بنفاد بار بگوید لا اله الا الله الملك الحق المبين ليس كمثله شيء في الارض ولا في السماء
 وهو السميع العليم و در چهار رکعت ثانی بعد فاتحه اذا جاءك یک بار و بعد سلام هفت بار انک امری
 معین بحق ایاک بعد و ایاک استغین و در چهار رکعت ثالث بعد فاتحه اخلاص سه کرة و بعد سلام و با
 الم نشرح بخواند و دست بر سینه گذاشته از حق تعالی حاجت درخواست کند و اگر دوتا از غسل فارغ شود
 با کسی سخن نگوید ممنوع است - و در شب است و نهم ماه مذکور برای درازی عمر چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی
 بعد فاتحه هر سوره که داند بخواند ایضا در شب مذکور دو رکعت نماز بعد از فاتحه هر سوره بخواند بعد از
 سلام صد بار کلمه تمجید و استغفار صد بار و در صد بار بخواند حاجت روا گردد ایضا در شب مذکور علیکم
 معراج بود هر که این شب را زنده دارد او را نیز معراج شود و درین شب صد رکعت در هر رکعت بعد فاتحه بخواند

پنج بار چون فارغ شود صد بار در دو صد بار استغفار و صد بار تکبیر بگوید و تسبیح کند هر جا بنیاد خواهد بود
 کرد و در شب اول دوازده رکعت بخواند بسلام و در هر رکعت بعد فاتحه یا نذرده بار اخلاص بخواند از جمیع گناهان
 پاک گردد و برای قبول توبه در شب دوشنبه اول ماه فصل کند و دوازده رکعت بسلام در هر رکعتی بعد فاتحه هر
 سوره که داند بخواند حق تعالی توبه او قبول کند و با حکام رساند حضرت رسول علیه السلام میفرماید که در شب
 برات یعنی پانزدهم ماه صد رکعت نماز پنجگانه سلام در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص ده بار بخواند و حاصل
 سعادت ابدی پیدا آید و مغفرت را شاید ایضا فرموده در شب مذکور در رکعت بعد فاتحه آیه الکرسی یک بار
 اخلاص یا نذرده بار و در وقت دوازده رکعت پیش سلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص ده بار و برای هر رکعت
 یا نذرده سلام در هر رکعتی بعد فاتحه انا انزلناه کتیباً و اخلاص سه بار بخواند و بعد از هر سلام بگوید لا اله الا الله
 وحده تا آخر سبحان الله و الحمد لله تا آخر کتیباً و در دو صد بار و آیه الکرسی سه بار و هم بروایتی
 درین شب دو رکعت نماز برای تشابیه حال در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص شش بار بخواند حق تعالی تشریف
 رزق کرده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم میفرماید هر که در شب اول ماه دو رکعت نماز بعد فاتحه
 انا فتحنا لیکما بخواند تمام سال در حفظ حقیقتی ماند و هر یک رکعت سنت تراویح آنچه اخلاص معین خواهد بود
 حضرت عثمان رضی الله عنه است هر که در شب قدر نیت بست و نهم ماه صد رکعت نماز یا پنج رکعت سلام در هر رکعت
 بعد فاتحه انا انزلناه بار و اخلاص سه بار بعد هر سلام تسبیح تراویح بر زبان راند حق تعالی از دوستان بخواند
 گرداند و در شب قدر اختلافت است نوزدهم و سب و چهارم و سب و پنجم و ششم و ششم و ششم و نهم سب
 نموده اند و امام علم با صواب در شب عید الفطر دوازده رکعت بسلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص یا نذرده
 یا پنج بار بخواند ثواب عبادت یکسال در نامه او ثبت نمایند و اگر در آن سال میبرد و رتبه شهادت دهند و عید الفطر
 بعد از نماز خطبه در هر چهار رکعت بعد از فاتحه پنج اسم در دوم و آسمان الضحی و در چهارم اخلاص بخواند ثواب
 روزه و هزار نماز و هزار حج بدهند و جای او در بهشت گردانند در شب اول ماه آنچه دو رکعت بعد از فاتحه در هر
 رکعت سه مرتبه از ابتدا سوره انعام در دوم بعد فاتحه سوره اخلاص بخواند یا مژده حق تعالی او را ثواب هزار حج
 بدهد حضرت شیخ فریدالدین گنجشک قدس سره میفرماید که در پیش باید در شب عشره اول ماه و هر بعد از نماز این که
 نماز خواند در هر دو رکعت بعد فاتحه انا اعطینا و اخلاص بیحان یکبار بخواند تا ثواب او آمرزیده و کتایش حال او گردد
 فوائد سالها و تسبیح کوکب چون آفتاب بدقیقه اول از برج حمل گراید دوازده رکعت پیش سلام
 در هر رکعت بعد فاتحه و تسبیح دوازده بار بخواند و بعد هر سلام تسبیح بنهاره دوازده بار سبحان الله که هر یک صد
 و شصت و پنج بار کل استخوان لا اله الا الله تا آخر برای خوشی تمام آن سال بر زبان راند تمام سال خوش گذارد

چون شرف آفتاب روی نماید یعنی شش روز در رجب دهم از بیج محل سل کند ده رکعت پنج سلام در هر رکعتی بعد
 فاستحالم الشرح به بار بخواند بعد سلام یازده یا زده بار سوره کلین بخواند هر حاجتی که خواهد در تمام سال حتم ماند
 صوم بر دو نوع است صوم شریعت و صوم حقیقت صوم شریعت آنست که از صبح تا شام از اکل و شرب خود را بازدارد
 و صوم حقیقت آنست که زبان را از ناسزا گفتن و چشم را از ناشایسته دیدن و گوش را از آهنگ اصوات و ادکار
 خلل نیز بر ضبط آورد و دل را از وسوسه شیطان نگذارد و آن زمان خود را صائم بنماید در رسول علیه السلام فرموده که
 تمام سال روزه داشت و نه افطار کرده و محنت را نمان کشیده و از صوم تمام صوم مراد وی ثواب شهر داده
 چرا که مداومت عبادت گراید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 فرمود صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم که در ماه محرم بر روز پنجشنبه و بر روز آدینه و بر روز متواتر روز روزه و عبادت
 و زنا و اعمال او نویسند و در حدیث آمده من صام یوم عاشوراء کانه صام الدهر حسبه هر که روز عاشوراء
 روزه دارد گویا تمام سال روزه داشته باشد و بر روز آفرین چهارشنبه روزه دارد و حق تعالی از بیات دنیا آرد
 شب روز است و تقسیم ماه رجب عظمت و حرمت بسیار است هر که درین روز روزه دارد ثواب هزار حج و هزار
 روزه دریا به بعد از مردن ثواب یاد محنت تا بدو اکثر شیخ شب تدر در آخر عشره همین ماه یافته اند روزه که
 ایام بغیر که نیر دهم چهار دهم و پانزدهم ماه است چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت بر آمد همه اندام از غم
 الم سیاه شد و بویب زمان بار تیغای این سه روز نگنداشته حق تعالی از برکت این روزه توبه قبول
 نمود روز اول شلث بدن بزرگ صلی آخر روز دوم و وثلث روز سوم همگی صفا گردید و سیاهی بر طرف نشد
 زکوة بر اعم ماضیه ربع مال بود و رسول الله علیه و آله وسلم در عهد خود به حصه بر صاحب نصاب از مال زکوة مقرر کرده
 دهم و بیست می نماید که زکوة بر سه نوع است زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت زکوة شریعت آنست
 که از دولست در نیم نیم در راه خدا تیغای صدقه نماید و زکوة طریقت آنست که در دست دریم سپردم نزد خود
 نگذار و در همگی بر راه خدا صدقه نماید و زکوة حقیقت آنست که بر دوستی دوست درم بود و آید که همان زمان
 همه را سبب شد صرف نماید که در پیش الله از سایه در صدقه پنج شرط لازم است دو شرط پیش از عطا و دو شرط
 هنگام عطا و یک شرط بعد از عطا اما این دو شرط که پیش از عطا است یکی آنکه هر چه در راه خدا تیغای صدقه
 نماید از وجه حلال باید دوم آنکه بر و ان صالح و متقیان عنایت فرماید و ناسزا نگوید و آن دو شرط
 در حالت عطا است یکی آنکه آنچه بهر تبواضع و نشاقت و با شرح دل بهر دوم آنکه خفیه دید تا با یاد و
 مدخلی نباشد و آن یکیش شرط که بعد از عطا است آنست که هر چه بهر باز از زبان نیارود و ذکر آن نکند
 و جز آن نخواهد روزی حضرت پیر دستگیر در دامنه شریف زید درخت جامن شریف میدیستند و درین

قدوة در باب دین زبده اهل تقین با یزید عصر سید جعفر عرف خدای قدس سوره که خلیفه حضرت مرشد آفات
 و هم خرقة و هم کفو حضرت پیر و شکیله بودند سوال کردند که چنان مشهور است که آنه کینه از ششصد کوبن ششصد آنرا در دم
 برای طلب کوبن سائل میشدند که در جواب آن میگفت که هر جا کوبی بغیر من یعنی از من جدا بیندین کوبن از من
 اجازت هست چون آن شخص سائل میسر میکرد و هیچ کوبن را از خانه علمیده و جدا نمیدید اگر چه در مکان علمیده
 بودند بغیر خانه منی بایست حضرت پیر و شکیله از زبان درافتان فرمودند با میصاحب آنچه قدر کار است بیا میدارا
 محکم در آغوش گیرند سید جعفر قدس سوره بوجوب امر عالی آغوش خود را از وجود مبارک پر ساخت بعد فرمودند
 که بر برگ دشاخ این درخت نظر نمایند که چه چیز پیدا است چون نظر تحقیق نیک نگاه کردند بر شاخ و برگ
 وجود مبارک حضرت پیر و شکیله را و خود با هم مزق می میدیدند که مثل آینه خانه هزار در هزار شب پر دو صابا
 کمال علی به علمیده در هر شاخ و برگ وجود بود و هیچ برگ از منظر عالمی خالی ندیدند از معانی این واقعات میر
 سعید قدس سوره را و سوسه خاطر که از این حرکات خاطر نشین بود بر طرف گردید احوال شد علی ذلک روزی
 حضرت پیر و شکیله در اسمعیل آباد که مقبل دایره شریفه واقع است درسی دو کران پیر درخت تشریف میداشتند
 و مجلس سماع مزین بود درین اثنا شخصی از عالمان بدایه سوالی بناطرت قرار داده دارد گردید چون از مردم کثیر
 مجلس سمع بود آن مرد صحبت تفضیل شان خود بهترین جستجوی مکان میکرد و دیگر نیکوست حضرت پیر و شکیله
 دو هر در آنوقت ارشاد فرمودند و سپهره بسیکه نیا چو ترا جو لگاس پیله اگا چیا کبیا دکی جهان کجا
 نهان بیله به شخص مذکور جانیکه استاده بود و با شما نشست بعد دیریکه سماع با فر رسید آن عزیز سوال که حضرت
 شاه مردان مرتضی علی کرم الله وجهه وقت رحلت حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما وصیت فرمودند
 که غسل و کفن تابوت بابر پشت ناقه گزاشته بیرون شهر بریز چون برقع پوشی ملاتی شود چهار ناقه راست
 او سپرده غما عاودت بسوی خانه نمایند حضرت امامین بعد رحلت بوجوب وصیت بعمل آورند راه فته بودند
 که برقع پوشی دو چار شد ناقه را حواله او کرده خود متوجه بدو تشریف گردیدند باز بناطرت مبارک صاحبزاد چنان
 در گذشت که این برقع پوشی را دریافت باید نمود که که کم است باز برگشته بزودی آمده دین روی او
 او قبول نکرد صاحبزاد با اضطرار از روی می برقع بکشیدند همان ذات مبارک حضرت شاه مردان مرتضی علی کرم
 وجهه که در سپرده ناقه را خود می بردند اما درین چه حکمت بوده است که خود اظهار ازین جهان رحلت فرموده و
 درون برقع ظهور میداشتند حضرت پیر و شکیله فرمودند که جواب این مسئله گفتگو راست می آید بیا با محکم گیر آن
 پر دو صابا که مبارک انداخت دست محکم کرده عبده فرمودند که بزمین چه نظری آید آن شخص شبها گشت ده چه میزند
 که پیر و شکیله بر تبه درخت تشریف میدارند و بر شاخ و برگ ظهور ذات مبارک بود که معاشه میشدند و از آن

که چنین قدرت بندگان فلام آنحضرت هم است و برکنه ذات عالی عقل و فهم را عبور نیست اسرار اولیا اولاد و
 احمد شد علی زکک حضرت پیر و شکیباز کسکه کوچ فرموده براه قصبه بوزیری باراده و بی روان شده نشسته یا
 از قوم مغل قلعه را قصبه مذکور بود مشرف قدوسی مشرف گردید در آن ایام گویند که سکمان برپاشده بود و
 دفع شرف و فساد و حصار مجلس قلعه را مذکور در خواست دعا کرد و فرمودند امر شما استقلال تمام در اینجا هستند ما
 شما هستیم مغل سخاوت خود را ندید که عجب حالتی است خود گریزان بدلی میروند و ما را بازن اینجا استقلال نشسته
 میفرمایند حضرت پیر و شکیباز از صفای باطن براراده خاطر او اطلاع یافتند لیکن هیچ انگار ساختند روانه بیشتر
 گردیدند اتفاقاً بعد چندی هنگام سکمان بطول انجامید و با مغل مذکور جنگ بمیان آمد در عین هنگامه کارزار
 می بیند که حضرت پیر و شکیباز سوار بر اسب و نیزه و در دست دارند و هر دو یک شریک حرب هستند توجه ساسی
 مغل فقیاب گردید از میدان جنگ جدا حضرت یافته قلعه خود مراجعت کرد تا که در صف جنگ بود آنحضرت
 میدید چون نزدیک شهر آمدند نیافت متعجب و متحیر ماند بعد از انقضای مدت دید و رفع هنگامه حضرت پیر و شکیباز
 از دلی بهمان راه شریف آوردند سپید یار بر سوخ تمام و اعتقاد ارادت اختیار کرد و داخل میدان این
 خانه ان گردید فیضها برد احمد شد علی زکک در وقت ملک پیر ما و شاه روح الله خان امیری بود خدمت
 اولاد میر قاسم علی سپید یار که صاحب کمال عصر خود گزشته اند اعتقاد تمام داشت چنانچه دست ارادت
 خود را به پیر امام الدین که از اولاد میر مغفور ساکن باره بود داده به بندگی قیام داشت امام الدین موصوف
 بسبب محبت انسابیه در اختلاف هدایت افتاد و طریقه آباد و اجداد فراموش ساخت اکثر سخنان ناشایسته
 در حق صحاب کرام از دود و رمی یافت روح الله خان چون بودن بپدر شاه جهان آباد و عصر پادشاه متدین بود
 و بال و کمال خود انگاشت که بسا دشمنی از گفته میر امام الدین در گوش پادشاه رسد باعث عجز می امیر و کساد بازاری میگرد
 خدمت پادشاه عرض کرده و سبب عقیده خود ظاهر ساخته جایگزین قصبه پانی نیت کرده داد که در اینجا باغ صالح
 باشد میر از اینجا رخصت شده در پانی نیت سکونت اختیار کرد بعد از چند گاه حضرت پیر و شکیباز بطریق سرور
 قصبه مذکور رونق بخش گردید چون ذات ستوده صفات شهر آفاق بود اکثر مردمان شوکت و اجلال آنحضرت
 پیش میر امام الدین و پیش پیر الدین بیان میکردند چون اهل رقص مردان ولایت بعد از حضرت شاه مردان با
 نیستند انکار میکردند از این شریف آنحضرت روزی پیر امام الدین بطریق استنزا از آرایش قاصد خدمت
 و الا در جت شد در اثنای راه با مردمان هم شرب خود گفته می آمد که امر در پیش شخصی میروم ببینم که چه
 کرامت دارد چون نزدیک استقر آنحضرت ضحیر نگاه رسید آنحضرت دفعه حرکت نموده جذب و نفس بلند
 فرمودند که این مرد در افضی را گرفته پیش من آرید چون حضار مجلس اکثر متوطن قصبه بودند اگر چه خدمت

آنحضرت رسوخیت تمام داشتند لکن از خوف حکومت و ظلم واری امام الدین استیقامی مغزانی دست ندارد
که از ابیجرت ساخته پیش آنحضرت بدریشان حاضر الوقت امر کردند که این بی نصیر در پستانست بگنزد و دستار
در گردش در اندازد و جلد تر پیش من آید آن شیران همیشه طریقت و شجاعت ارشاد آنحضرت را بطرفه همین
سجا آورند و آنحضرت بنفس میس پیش خود انداخته بالای سینه اش سوار شده است بلیغ کردند و فرمودند که چون
از پاماش بکشند همچنان کردند پاره ساختند از زیر پا پرودا پاشیم هم مظهر اصحاب کرام من بر آمد آنحضرت در
حال انکار در چشم انصاف خود خم فرموده بوسه داد چون زجر تو بهیج نه استیقامت عین موجب اینست
از حد و رگزشت نصیر الدین استغفا پیش آمد و توبه نمود از کرده گزشت خود ابا کرد از اجتماع اینحال ام امام الدین مع
خویشان واقربا خود سحاب الارسیه از عقائد فاسد باز آمده و تائب شد و نصیر الدین را داخل در طریقت
پشتیم مرد پنجاب ساخته چنانچه این نقل در پانی پت شهرت تمام دارد **الحمد لله علی کل**
فعلست روزی حضرت پیر دستگیر از قصبه کرم بطرف میوانه تشریف می بردند و راه شانرا در پیش
رگز بره حدت مقبول بارگاه احدیت حضرت شاه محمد حاجی ابن محمد سعید عرف ابا کریم شاه سید
شعید قدس سره واقع است برای زیارت روضه منوره موصوف متوجه شدند زیر ستان سنگیت پن بر آن سنگ
سرخ و نهاده منظر زیارت بودند هنگام زوال و موسم گرما و حرارت کتاب شدت بود عرق از زمین مبارک جا
بعد و گهر می سر بر آید خورشند که سر بر سنگ بزندان درین اثنا آواز آمد که ای فرزند من نهاده و در سنگ
دستان مغز او همان زمان ارواح مبارک حاضر شد و فرمودند که اینقدر جلدی مناسب حال در پیشان باشد
التماس کردند که فقیر بجهت زیارت بزرگان خود می آید و از اینجای استفاده زیارت جمال مبارک بگرد
پس از جای بگیر چه توقع دارد و اگر یک سخط تشریف فرمودن توقف و ایهال دیگر بوقع می آید پس خود را با
باین سنگ جان میزوم که پاره پاره میگردد فرمودند که امر در روز جمعه بود برای ادای نماز در که مظهر رفته بودم
از این سبب دنگ بمیان آمد چون بر خطره خاطر ایشان انکشاف شد جلدی رسید هم سبب انکشاف
ولایت والا تراوی سعیدی مقبول کومین وزبی قدر و منزلت آن والا جاه که اولیا الله در آه خاطر ایشان
باین حد منظور داشته اند **الحمد لله علی کل** روزی در آن روز حقیقت عالم اسرار طریقت
گنجینه اسرار لایزال یعنی حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره شیر بنج تناول میفرمودند حضرت پیر دستگیر
و دیگر اکثر یاران اعلی خدمت عالی حاضر بودند ارشاد شد که ای یاران بیاید خیزی بخوردید هیچ کس جواب نداد
حضرت پیر دستگیر دستهاشته در یکطرف بخوردن شیر بنج مشغول شدند نزد بعضی یاران این
پسندینقا و با خود میگفتند که اینچه بی ادبیت با پیر مرشد خود در یک طرف شامل خویش می شدند

میران صاحب فرمودند فقیر ناچار است که الامرفوق الادب واقع است خلاف ارشاد مرشد چگونگی توان کرد
انکار آن جا بزند با نامرتبه بگیریم نفوس پیش آوردن این گفتگو بسع مبارک حضرت پیر مرشد جابانت از آن
جواب این را منصرف بوقت دیگر گذاشتند و بخاطر مبارک خواستند روز دوم که خلفاء ارشاد این دو اوزه اسامی بودند
و اکثر یاران دیگر صاحب اقتدار هم در آنوقت حاضر بودند ارشاد شد که امروز سر برآمد کرد و از کشته ها هر یک درش
نیشکر مبارک و همه کس متوجه آن مهم گردیدند هر یکی بقدر وسع نیشکر معدود و بقدر چهار چهار پنج پنج عدد آورد پیش
آنحضرت حاضر کردند پس از آن حضرت پیر و شکیب را هم همان پنج امر کردند چون ایشان بموجب امر عالی بنعم
سرا انجام عازم شوند بنور در انشای راه بودند و سقانیان شتارای نیشکر بسیار و آنچه نان و دودغ و سبزی
از قسم باکولات حاضر داشتند بر سر خود داشته پیش حضرت پیر و شکیب حاضر کردند و آنحضرت بنظر آمدت حضرت
مرشد آفاق گزرا پند از زمان ارشاد شد که آن یاران شاکه و بیرون حق میران صاحب با هم ظن میکردند حالات
قدر و منزلت ایشان در پاید بقدر ار خود را خوض نمایند برگزیده در گاه از روی را چگونگی عزت و حرمت باید کرد
مرتب ایشان فزون از حد فایس در بیان است **الحمد لله علی کل تقصیر** بزبانی قدوة الابرار
زبده المحققین مقبول در گاه لم زلی میان کرم علی بنی که بعد از رحلت حضرت پیر و شکیب از یک نیم سال مشوق
زیارت بیت اکرام برین فقیر غالب آمد بے اختیار روانه شدم بعد قطع منازل و طی مراحل بسا اصل مقصود
رسیدم روزی سه متصل حرم شریف مجلسی واقع بود فقیر را هم مستحق تقوی فرموده داعی شدند چون در
مجلس حاضر شدم دیدم که مجلس بطریق خاندان حشت ارشته اند که از سماع و وجود و حال و قصص سبوح فرود گذشت
بود قوالان زبان عربی می سر آیدند از شخصی سپیدم که این مجلس نام کلام بزرگوار مقرر است اسم شریف حضرت
پیر و شکیب ظاهر کرد فقیر را بجهت نهایت روداد بعد از انقراض سماع از میر مجاہد استفسار نمودم که حضرت شیخ
در هندوستان هم تشریف برده اند که بجناب فیضیاب حضرت پیر و شکیب گردیده دست بعت دادند در جواب
گفتند که خود حضرت صاحب در همین جا تشریف میداشتند بعد استفسار شد تعالی داد کار نمودم انهم بطریق
پیران خود یافته شد بعد در صورت و شکل صمیم مبارک پیر و مرشد ایشان خواستم از جهت چهره و حال در خط
و قد وقامت همه بیان کرد که کس تفاوت یکموند داشت از استماع این سخنها برین حالتی عجیب روداد که
شبان الله اولیا الله در همه مکان و همه زمان حاضر و ناظر اند **الحمد لله علی کل** از انور معاین
مقبول کتیل و مرید و طالب حضرت پیر و شکیب بود میگفت روزی بے قد بوس حضرت پیر و شکیب مرشد حقیقی
در پانی پت رسید سعادت قد بوس حاصل نمودم فرمودند که بخاطر چنین میگردد که این سابقان خوش شانس
بطریق شمه دره ایوان پنجه سقف چوبی در عرصه قریب مرتب سازند آنو عرض کرد اگر گشت و چوب باشد

غلام باین زمان بانیکار رجوع نماید پیاوقت بکمان محمد عاشق نبیره قدوة المحققین شاه جلال الدین قدس سره
 برای خشت و چوبی کرای امر فرمودند و زودم خشتها توده توده فراهم آمدند فقیر نیز این مشغول گردید و راندک
 فرشت تا سقف سید چوبی کرای و در که هم بختور حاضر بود هرگاه خواستند که کرای از سقف با پای یوارا گزینان
 برگزینی بقدریک جب هوا از طولانی کم برآمد فقیر عرض کرد که مهابی دیگر باید طلبید انبیا کجای آنید که بطولانی
 کم اندازشاد شود که طبیعت چنان میخواهد در امر و زودا اینجا تیار گردد و در صورت تلاش که بیا دیگر توقف دوینچه
 اندکی ساکت ماند باز ارشاد فرمودند که ای انو بسم الله الرحمن الرحیم گفته که میا سقف گزارید امیدست که برکت
 نام الله در طول خواهد آمد بوجب ارشاد و تمییل آوردم بقدرت ایزدی که بیا درازی هر دو طرف یک یکت جب
 از دیوار گذشتند و سه دوره مذکورالی بومناذ اور قصبه پانی پت بجوبلی حضرت پیر شیخ گیر موجود و قائم است
الحمد لله علی ذلک بزبانی حمید و خصال مستجمع فضائل برگزیده حضرت رب العبود و میر سید محمود قدس سره که
 روزی حضرت پیر شیخ مقصد سرزند شریف میداشتند بر چهار پائی غلیظه بود و درین اثنا پسرکانا کپور که در
 عهد وزیرخان ساها کار بنا بود برای قدیسوس زیارت آنحضرت معه مبارک خوان شیرینی و بست و غیره
 در رسید حضرت پیر شیخ گیر و پیر تقییم کردند و نذر او قبول گردید بخاطر سید محمود قدس سره بگزشت که بخت
 کافر مخالف دین را تقییم میکنند حضرت پیر شیخ رومی سوی ایشان کرده فرمودند که این حال بخاطر ایشان گذشته
 مگر نمی توانید در هر عامی خاص است و وجه دیگر امنیت که بیان کرده می آید روزی مصاحب خان راجیوت ساکن
 بیکه یک مقلد عبداللهم را پیش من آورد عرض کرد این درویش را شوق یاد الهی بسیار است نام خدا تقییم فرمود
 گفته که اول این مرد ننگوت نبهت کشوف العورت شرعوت فرض است و تارک الصوم و صلوه خواهد بود
 و معمول این خاندان چنان است که اول بطریق شریعت غرابان و صوم مقید گردد و بعد مذکور شحال ارشاد
 خواهد شد بزمصاحب خان تنگوار و اسحاق عرض کرد که این بکس با بید تمام روز این آستانه آمده است ثم
 نباید گذشت بخاطر داشت او دست مقلد گرفته اندک توجی نمودم از هر مسام تمام اذام او اسم ذات می گویم
 پس دست ویرا محکم گرفتم و پرسیدم که این نعمت از کجا پیدا کرده و اینچه لباس است که اختیار کرده که اظهار کرد
 که ناست سالن بجا و بکشی روضه منوره متبر که حضرت سلطان المشایخ نظام الحق والدین قدس سره مشغول
 روزی ارواح متبر که حاضر شده ارشاد فرمودند که ای عبد الله این اسم را مواظبت کن از زبان روز طبیعت
 آن مقید بودم رفته رفته ترقی یافته باین حد رسیدم و وجه لباس و معاش امنیت که در دیهات سکونت
 اختیار کرده ام روزانه خس و خاشاک چیده آتش افزوده بند سگاری و هفتایان کبکال تیماری شبانه
 تا بیکس بر حال این بکس اطلاع نیاید باز گفته که حال بر من چه میخواهی عرض کرد که جاری شدن اسم ذات

بهر آنکه دین و محبت و ایشیاق سودت است میدانم که در روشی چنینی دیگر است بخدمت شریف برای حصول
 آن مرتبه که در خاطر است رسیدم گفتم که همین اسم اعظم کلید خزانه معرفت است مدامت بامیر کرد تا روز
 به روز ترقی درجات حاصل خواهد شد و حالاً عبد الله بزرگه منصفه سلاح رسیده است اگر عمر وفا کند این بجه
 طے کرده برات علیا میرسد چنانچه بر تبه اعلی رسید آخر الامر خوش از تنگنا نفس به دست استانتان
 پرواز نمود حضرت پیر و پیغمبر فرمودند از آن روز تفریق نیک بود از خاطر برده ششم و تعظیم کتم و معتز بر خود لازم گفتم
 و نیز روزی یک لشکری بر اسب قیمتی سوار و لباس و سلاح تکلف داشت بر سر چاهی رسید از آن چاه آب میکشید
 از دوسه درخواست آب کرد در ویش نوشتابند منکه سجال می توجه نمودم در یافتم که عارف خداست طلبیدم
 و از اسب فرود آمد دور تر نشست گفتم که نزدیک بنشینید گفت که ما اهل دنیا هستیم و ذات مبارک مقرب
 ذات صمدیت اند و ما بکدورت دنیا ملوث شام پس قرب را نشایم من گفتم که فقیر شمارا می شمارد هر چند که
 خودند بپوشند نباشد که پرده داشته فاش کنم بجزیرت نزدیک آمد بنشینید که با هم سخنان کرده شود از
 خون آنکه مبادار از پنهان رابی پرده نمایند بر فوست نزدیک شست اندکی باو نشان صحبت دهم و دراع
 کردم از آن روز از توجه انداختن بر هر کدام باز مانده ام و همه کس را از همان قبیله می شناسم که در هر جا
 خاص مانست و نیز در نوام القواد می نویسد که شیخ بهاء الدین ذکر با کثیر استیا بودند وقتی بر سر جمعی القیان
 پرسیدند و در آن جمع نشستند نوری معاینه کردند چون بناگاه گردن یکی را از آن جمله دیدند که نورانی
 جبین او ساطع و لامع بود آهسته بروگفت که تو درین قوم چکنی او جواب داد که در هر عامی خاصی است نیز
 در سایر بنام کور است که بزرگی در میان جمعی هم ازین باب پرسید یکی را دید که در دو رکعت نماز قرآن
 حتم کرد و بزرگ حیران ماند با خود گفت که درین سکنه که این مرد است این نوع طاعت از دو غریب باشد همان
 که برین کار مستقیم تواند بود و ان فرض چون از ایشان بگذشت بعد ده سال بر سر آن جمع رسید آن
 هم بران قرار دید گفت حقیقت معلوم کردم که در هر عامی خاصی است اسحق بن علی اولک از زمره خاصان
 میان افضل خان متوطنان بهمنه از مریدان خاص و از خوردگی پرورش یافته این جناب و تا حال عمر
 بقید حیات بسیار متراض و محتازانده سلمه الله تعالی میگفتند که حضرت پیر و پیغمبر برای زیارت سلطان
 دنیا و دین سمرغ قاف یقین قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین قدس سره بده علی شریف فرموده
 و زیاده از یک ماه اقامت داشته و غیر برکات سعادت حاضر که یک پیرزالی بر دلی سوار شده
 تا هفت روز متواتر بر پستانه مرشد حقیقی می آید کسی بجناب عرض نمیکرد و وقت شام سنان خود میرفت
 آخر الامر روز نهم واسطه خدا و رسول خدا در میان آورده بیک در ویش گفت که عرض احوال من

بنیاب کرامت تاب گزارش با بدینود که فرزند جگر گوشه من از مدت چهل سال مفارقت گزیده معلوم نیستی
 که در کدام شهر و کدام دشت خواهد بود و از هجرت او جان برین تار یک شدا میداد تو جهات عالی آن ازم
 که دعایش میر آید عقیق و معارف آگاه میان کرم علیشاه درویش بروض اقدس سائید که از منت روز
 پیر زنی بدین استمان می آید و چنین التماس می نماید که پیرم از چهل سال کم شده است از حیات و عمارت
 خبری و اطلاع ندارم ارشاد کردند که چراتا حال اطلاع نکردند حالا اورا بگویند که امروز برو و دسترا
 علی الصبح غسل کرده و پوشاک و لباس پاک پوشیده و ببطرف خوشبوی خود را معطر ساخته و چهار
 خشت نواز پزاده همراه گرفته حاضر شود میان کرمعلی درویش بوجب امر عالی بگوشش سیر زال اعلام
 رسانیدند زال مذکور روز دوم بحسب ارشاد پوشاک پاکیزه پوشیده و عطریات بالیده معه چاه
 خشت نو کار حاضر ساختند خبر بسمع مبارک رسانیدند ارشاد شد آنجا میسیر نشاند و مارا بدخانه
 بند یک حجره مرتب ساخته سیر زال را در آن نشاندند بحضرت پیر دستگیر عرض کردند آن حضرت خود بانجا
 تشریف فرمودند ارشاد شد که این هر چهار خشت بهر چهار سمت بگستراند اول که واقع است بطرف مشرق
 پای خود بران خشت گزاشته ایستاده شد خوب نگاه بکن که پیر تو بنظر می افتد یانه همچنان کرد بر عرض رسانید
 که رده از روی عالم برداشته شده از جای تقرم تا مشرق از زمین و صحراد شور دریا خشکی و تری
 دو بدو شهر شهر خانه بنجانچه ویران و چه آبادان درخت بدخست دریا و بیشه رنگ و خاک دند دزه بکنت
 همه پیش نظر من موجود است هیچ معنی نیست پیرم باین سمت نظری آید فرمودند که خشته رو بر مغرب باز
 و همین روش بران خشت پانها ده سمت مغرب هم به بیند چون یک نگاه کرد بدستور عرض رسانید که از
 رویه گی و مخلوقات جزو کل معاینه میشود لیکن مطلوب پدید نیست باز فرمودند که اکنون خشته که سمت
 شمال گزاشته است بران سوار شده به بیند بهمان دستور بخشت مذکور پانها ناده ستاده حضرت
 پیر دستگیر تقید فرمودند که بنظر تحقیق نگاه کن عرض کرد پیر خود را دیدم بر سپید زده میکند گفت به پیر
 راجه استاده چو ز می میکند فرمودند ترا از کدام علامت دانستی که همین پیرت عرض کرد که در ایام طفولیت
 داعی بر ناصیه او بود آنم نشان نمایان است و نیز اول من شهادت میداد و محبت و شفقت مادری
 جوش میزند که همین فرزند منست فرمودند حالا چه میخواهی التماس کرد که میخواهم دیرا با غوشش بگیرم
 و جگر سوخته راتل و هم فرمودند که بدست خود دست ویرا محکم بگیر حساب محکم دست پیر خود گرفت
 و گفت که دستش گرفته ام فرمودند که برود دست محکم بگیر گفت محکم گرفته ام فرمودند که زود بسو خود بگفت
 تمام بکش چنانچه بقوت تا متر طرف خود میکنند در بهان حجره سپردی حاضر شد سیر زال سجدهات شکر

بجاء آورد و حضرت پیر دستگیر فرمودند که پس خود را در همین دولی با خود سوار نموده و پروانه انداخته
 پنجاه فرس برده تا چهل روز مخفی دار و در این ماجرا بر کسی ظاهر نسا زد بلکه کسی درویش هم اطلاق نکرده
 و آن درویش نیز منع کردند که این اسرار را آشکاف نه نماید چنانچه بعد از رحلت آنحضرت این احوال
 ظاهر گردید احمد رشیدی زکات بزبانی قدوة الواصلین سید عبدالمومن و شیخ نعمت الله که در سنه
 در خدمت حضرت پیر دستگیر حاضر بودم و نور صدیقہ شریعت شمع محفل طریقت و واقف اسرار حقیقت صاحبزاده
 والا قدر میان محمد باقر قدس سره و خلف الصدق مقتدای طریقت حضرت مرشد آفاق بطرف با این نشسته
 بودند در آن هنگام باورشاه بادشاه ازین جهان رفت هستی بر داشته بود صاحبزاده والا قدر استغفار
 آئینی نمودند از پادشاه زادگان کدام کس پسر بر سلطنت اجلاس نماید حضرت پیر دستگیر فرمودند هر کس
 خدا خواهد استند باشد روز دوم با صاحبزاده صاحب والا جاه جهان درخواست مطالب که مذکور شد
 نمودند بطور اول جواب دادند روز دوم با صاحبزاده بلند اقبال همان سوال پیش آوردند که از چاه
 کس شاهزاده کدام کس پادشاه میشود فرمودند که من هیچ ندانم هر که از عدل و جلال پادشاه سازد و بر سر
 سلطنت نصیب و اگر در امام باگشت مبارک اشاره کردند فرمودند که بحشم خود به بنید کس مرده
 افتاده و یک کس نیز سر آنها استاده بعینه به بنید دیدن که همان شاه و عظیم الشان و شیع الشان هر
 سر بریده خاک و خون غلطیده افتاده اند و محمدالدین استاده است چون صاحبزاده بلند اقبال رسید
 عبدالمومن و شیخ نعمت الله بحشم خود با اینچنین معانه کردند با یکدیگر زبان تکانگشتند که سبحان الله
 وجود مبارک عجب ذاتی است که نور معرفت خاطر تیره تجمان چون صبح روشن می نماید دعای شعیصن
 تاثرشان گنجینه اسرار است و زبان الهام ترجمان مفتح ابواب مشکلات است تا در میان پیش نظر
 داشته بعد ویری از نظر غایت بعد چند روز اخبارات و شهرت پذیر و منتشر گردید که مرده پادشاهزاده
 کشته شدند و مغزالدین تکیه فرمای سند شریاری گردید احمد رشیدی زکات کاتب اسخروف
 در دلی با جماع درویشان خواجهکان پشت تئورخان که مجلس ترتیب یافته بود حاضر نمودم در آن
 وقت طعام طلاح شده بود برای درویشان از بازار حاضری نان و کباب ده پانزده روپیه طلبیده
 پیش این جماعت حاضر ساخت و خود در مجلس نشست و ذکر بفضل شان حضرت پیر دستگیر در میان آن
 تئورخان گفت روزی حضرت پیر دستگیر در دلی تعزیر دعوت بجویی نواب نظام الملک تشریف
 نامت ز و ما را عقیده می بود همیشه خدمت شریف بلا نافع رسیده سعادت حاصل میکردم
 آخر الامر روزی از خوشن امان داشتم در فعل مردم و باو از طبع غزلی و بیتے روی حضرت

پیرستیکر سکر دم مخلوط و غلبه گردید ما را بکتاب زنگیلا میخواند اگر اجابت ما روزی در رسیدن فقیر زمان با آنکه
 بوقت می آمد و میفرمودند که هنوز زنگیلا نیامده است الغرض آن روز مجلس گرم بود من هم سه قنبره
 در مجلس حاضر گشتم فرمودند بیا ای نواب زنگیلا آداب بجا آوردم و در ترنشتم با ندان بر از بسیارها
 و برکت قبول من نهاده هر کدام بکیه دست مبارک رحمت فرمودند که بارانغایت نگردد بنجام طرم گزشت از بیکه در وقت
 بعد ساعت نشستم از گوشه خاطر سپید از دعای خلایق فراموش شده باشد و این موجب تشویش خاطر این فقیر گردید و درین
 یک شبه از یادان خود بخت آورد که این افتاد حضرت پیرستیکر فرمودند آنچه دست بخاطر شما در یافته بود اکنون دفع شده
 عرض کردم مبارک شعله تیره در و تا پیکان اردو که بخاطر خطرات از لوح خاطر خادمان معنائی نه پذیرد الغرض آن بدین
 کشف و کرامات آن کاشف اسرار حقیقت معرفت بوده است که زبان از زبان آن ناصر محمد قاسمی ملک
 روزی حضرت مرشد آفاق برای طلب حضرت پیرستیکر رفته فرستادند آنحضرت در آنوقت بسبب ریاضات
 و کسل طبیعت تواناست رفتارند اشتد معده قاصدند کور در جواب نامه موعوض داشتند که فقیر بسبب
 ناتوانی مقصرانده است مزدور نماید چون قاصد روانه شده اند نشیند که اینچنین جواب مناسب حال فقیر
 نبود بهتر همین است بر نوع با بر رسیدن پیروز بود روانه شدند بوقت مغرب و راه بند رسیدند بقده بیوس
 مرشد آفاق فائز گردید آنحضرت پرسیدند که روانه شده بود عرض کرد که هنگام در پیراز استفسار
 فرمودند که گزاره از آب جن و آب نمری طور شد بعضی رسانیدند که تصدق پیر مرشد با نهم گردید و در
 شرع خامر دست است احکام شریعت را از دست نباید داد و شب زود خوابیدند شسته محبت فرمودند هنگام
 مسادوت بر کشتی سوار شده مسجود دریا نموده داخل کهرام گردیدند آنحضرت علی ذلک زانی توده
 المحققین سید عبدالمومن و شیخ نعمت الله که در آنجا ای تباری و ائمه شریفه اشجار سیوه دار و سایه دار
 بلندی آدم سپیده بودند مکانی هنوز مرتب نشده بود و در دیشان از حسن خاشاک کار ساخته سپید
 حضرت پیرستیکر او آخر شب بادای نماز تجمیع استند و هم یاران و در دیشان را امر بیا و الهی میگردیدند
 و خود کین ده آثار غله پنجه گرفته بر بسیاری نشسته آردی سائیدند هر گاه از آنان هم فراغت حاصل میشد
 بعد نماز صبح بیاران میفرمودند که ما ناهیه بزند و خود بعبادت مشغول میگشتند هر گاه بیاران طعام نخت تیار
 بخت تقسیم بعضی میرسانیدند آنحضرت از چهره بآدمه قسمت میفرمودند هر روز بر همین سوال میگزشتند
 قریب یکتر از چهار صد فقیر از فرقه سناسیان به اشتیاق دیدار فرحت آمانا آنحضرت از سمت علی در رسیدند
 بار یا پیشگان حضور بعضی رسانیدند که ازین قدر سناسیان بقصد زیارت آمده اند باریه و در دیشان
 در شد که همه کس را در کمال غم و غمناک میگردیدند و در آن زمان نیز گزاردند که در آن خانه و سایه سناسیان

بیایند بعد نزول آنها خود دولت نزد سرگروه ایشان که گرومی نامند تشریف برده یک دو ساعت
 مسرور الوقت و قیضاب گردانیده بجزه مراجعت فرموده از یاران پرسیدند که برای خوردن چه تدبیر باید کرد
 خصوصیت اگالان عرض کردند شهر نزدیکیت صد من غله برای سائیدن بهر خانه پنج پنج انار باید داد
 یکپاس آرد تیار شده می آید فرمودند که حالا دو پیر روز گذشت و تزد و آشکامی نماید تا که مردم بشهر میروند
 غله خانه بخانه میرسانند بعد سائیدن بهر خانه فراهم آرد نصف شب میگذرد بعد که تقسیم می آید باقی شب
 به سائیدن خام جنس میرود پس این بچایگان صدوبست سفر کشیده نشسته و گرسنه کی می زرد و کسکه میخورد
 باری خبر دید در سر کار چیزی موجود است عرض کردند قدر کمین کسر زباده آرد خشک و چند آثار شکر سرخ
 و چند آثار روغن زرد و قدری دال موجود است فرمودند که شیخ نعمت الله و سید عبداللہ من وضو
 نموده بیایند و آفتاب برآید و عنوی فقیر بیارند موجب امر عالی بجا آرد و بعد انقراع وضو جنس مذکور را
 پیش گزاشته بدست مبارک میزان گرفته بعد دو آثار آرد و پاؤ آثار سخته شکر و پاؤ آثار سخته روغن
 و همین قدر دال برسانند بعد فرمودند که بصحن دائره استاده شده آواز بلند ناکند اگر کسی خواست
 باشد یا کسی جنس زسیده باشد بیانده باشد آگاه سازد که بخش اور سائیده آید یا خود گرفته سیر و همه کس
 شادان و خندان و شکر گوین و تحسین گوین زاور دادند که بچکیس بی آرزو قه مانده است عرض کردند
 غریب نواز، بچکیدام محروم مانده همه کس سیدیه و بچختن و خوردن مشغول اند از زمان ترازو از دست
 برافتند و پشت بر دیوار استاده شده عجز و شکر جناب الکی میگردند که او اسے شکر این نعمت نترانم
 آنچه حضرت مرشد آفاق باین فقره کرامت فرموده سیح زن و فرزند خود بخشیده بانزار هزار زبان و از عمد
 شکر آن بر نمی آید این حکایت عسید اللہ من و شیخ نعمت الله سوگند زبان رانده بیان می کردند که این
 قسم ما بطور آید و کشف و کرامات آن فرمانزوا سے اقلیم ولایت یکتیه فرما سے کرامت مثل انجکات
 هزار هزار در السنه فلما بین مشهور و معروف است این بی بضاعت را چه طاقت که تقبیر و تحریر توان آورد
 اسحی بن علی تلک از افضل فان ساکن انبیه که روز عرس مشوای سستین و منقده ایشان
 حضرت قطب الدین عبدالقدوس قدس سره بوده حضرت پرستگه از دائره پایوه با حضرت گنگوه گریه
 موسم برشکال بود در بای جنس سجدی طغیان داشت که در تمام روز یک مرتبه سجده کند تا کشتی ازین کناره
 بگذرد و دیگر سیرت بوقت نماز عصر رب دریا رسید کشتی نیافتد عارف کامل میان سجادل در رکاب
 حاضر بود نشان ارشاد شده به بنیاد اگر کسی ملاح نظر آید باوز بلند بگویند که ذورق بیار میان سجادل
 موجب امر بر بلندی استاده شده آواز کرد و نبی آدم نظر نمی آید عرض کرد که پیکس دیدہ میشود و درین

انتظار دنیا فرمودند که ام روز ز عرض در شرفی مثل حضرت قطب عالم آنجا رفتن بر ضرر میان شما و دل عرض کرد که
 ناچار است حضرت پرستگار فرمودند که کفشهای بر دارید و شما عقب بایستد و زانو برهنه سازید تا و محو شکسته کرد و عرض دریا
 در اوقات زیاد از یک کرده خواهد بود تمام سحر عمیق زیاد از شما ننگ بود عبور نمود و داخل مجلس گردید میان شما و محو شکسته
 و فقیر را منع فرموده بودند که این اسرار بر کسی ظاهر نگنجد وصال آن طایفه ایست بیان کرده می آید **احمد علی ملک**
 زبانی محمد افضل سلمه امده تعالی ساکن اینجاست که منقل تصدیه کنال واقع است از داروات خود فعل میکند که وقتی ما از ازشید
 لاجع گردید با همده روز هرگز یک لقمه طعام و یک شاق آب از خلق فرو زنده و طاقت عرض حرکت ازین بهیچ وجه و اگر نشتم
 و شب در روز به هوشی غشی میگرفت ناگاه پس در شکر در موضع اینجاست تشریف فرما شدند و رسیدند که محمد افضل کجاست
 یک در پیش رسیدن آمده آواز کرد همان بخدمت بگردشیدن اواز چشم کشاوم و بهوش آدم در پیش گفت حضرت
 و اینجا تشریف از زانی فرموده شما را یاد فرمودند بجز استماع مژده تشریف شریف در وجود من قوی غیب پدید میاید
 خود روانه گشتم بغیر آنکه کسی دست من بگیرد با وقت لغزشی اعانتی نماید آنجناب کرامت تاب حاضر گشته سعادت
 قد بوس حاصل کردیم فرمودند برو خدمت در روشن بکن بجلدی بر سپ چهار جامه یعنی بغیر زین سوار شده
 گاه گوسفندان در چپ نگاه بود آنجا رفته بزبا آورده تسلیح نموده طعام تیار کنانیده حاضر آوردم و تمام روز که
 خدمت چست بسته مستند ماندم هیچ مانگی نکوفت در خود نمی یافتم وقت استراحت که زیاد از نلت شب گشته
 باشد فرمودند که محمد افضل بسیار بود اگر بروی کسی قدری ناخواه باشد بیارند در ویته یک کف دست ناخواه حاضر
 کرد فرمودند بر محمد افضل به بند که بخورد و عرض کردم که غلام را در وقتین هیچ آرزوی نیست فرمودند که بی حقیقت
 چنین است لیکن حکیم در مقدمه شریعت اسباب ظاهر ضرورت است ناخواه با گرفتارم و بخوردم صحت کامل نصیب
 گو یا هیچ آزاری با کسی نداشتیم از سابق هم زیاد تر توانا بودم **احمد علی ملک** روزی یک
 جوگی که در علم خود کامل بود بجناب حضرت پرستگار آمده بسیار سخنها از گیان و دهبیان خود بیان نمود آن
 حضرت بسیار مخطوط کرد و در بعد عرض کرده جایکه خواهیم بر ایم آنحضرت فرمودند باید دید فیضه تعالی که چنانچه
 قدرت دارم در زمین غوطه میسزیم و صد کرده دو صد کرده یک کومی کندید و خود شش درون تیره
 و شش را خس پوش نمودند اگر در که حال من میروم غوطه خورد و قریب دو از ده کرده را طے کرده با گوشه
 آواز داد که این قدر راه گشته آمده ام آنحضرت فرمودند بیرون یائید حقیقتا لفضل خود خواهد کرد آن تیره
 را منقاد آنحضرت نشد دست مرتبه تکرار بیان آمد از حفره با بدن قبول نکرد حضرت پرستگار از ده
 بر سه حفره بایی زود و دوازدهم داده جوگی بر آمد سوخته و خاکستر شد و با اسفل السافلین رسید **احمد علی ملک**
علی ملک زبانی محمد افضل ساکن موضع اینجاست که محمد ولایت برادر کلان این فقیر ذوق شکاک است

و اکثر با نزو جزه نگاه میداشت حاکم نصبه کرنال و دیگر محالات خیر یافت باز یکم نزد محمد ولایت است خوب
 صید میکرد و خواندن و طلبکار آن باز گردید فقیر پیش حضرت پیر و پیغمبر عرض کرده که حاکم وقت از محمد ولایت
 باز میطلبد اگر باز دست نرفت آینه شکار موقوف شدارشاد شد که از طرف فقیر به فوجدار نزد کور قصر
 میسند که مضمون و عبارتش اینست باشد که شنوید از من مشو تو شتاب ازین باز باز آوگر نه خراب و
 حاکم بجز مطالعه رتبه شریفه بر بنه پافان و خیران خدمت حضرت پیر و پیغمبر رسیده تو به بنوه قد تقصیر است
 خواست و در این خاندان گشت صاحبزاده و لاقدر بیان محمد باقر این بیت را بر اعزّه الوقت نوشتند
 که همیشه بر نگارنده معلوم نیست چه جواب آمد آن کلام قطب خالی از رزق نباشد **احمد علی لنگ**
 درویشی از درویشان این خاندان در روی سکونت داشت روزی دعوت حضرت پیر و پیغمبر نموده بود
 در آنجا تشریف بردند بر سر آن چاهی که متصل مکان آن درویش بود نزول فرمودند و آن چاه از سالها
 خشک افتاده بود درینولازمینداران آنجا نیز برای حصول ملاقات سعادت قدم بوس حاضر شدند عرض حال
 خود میگردند که از سبب خشکی این چاه بسیار عسرت و پریشانی میکشیم حضرت پیر و پیغمبر امر کردند و باز نگاهان
 و دول آب بیارند چاه را جاری نمایند زمینداران متحیر ماندند مردم واقف اسرار زمینداران را توجه نمایند
 که اجمال نوزید موجب امر عالی بجا آید قدرت الهی معانته نماید نگاهان و دول آب آورده در تر دو آب
 مستعد گردیدند و آن هنگام آب با فراط و زیاده از حد یافتند و دولاب جاری ساختند هر چند شب و روز
 جاری بود هرگز آب کم نمیشد و تاالی بومنا نه چاه بهمان طبعیانی آب تیار و موجود است **احمد علی لنگ**
 از مقلان کند هبله که خوش روشی سپر شش هر یک جوان و بکار خود قائل بودند تقصیر الهی سپر شش در اندک
 عرصه فوت گردید روزی سواری مبارک حضرت پیر و پیغمبر از همان راه گذشت کند هبله چاق قطع دید آن
 آنحضرت بگذرانید بی اختیار گریه و زاری نمودن گرفت آنحضرت فرمودند اینقدر گریه بی اختیار و حواس بر
 چیست عرض کرد شش سپر جوان و لایق و شتم آنان یکی هم نامند اجمال و حیرت دانده آنها سالم در هنگام
 پیری و ضعیفی این مصیبت سر زده است آنحضرت فرمودند غم مخور بهمان شش سپر نوجوانه تو باز خوانند قدرت
 الهی و بیکت انقباس متبرکه که در اندک زمان شش سپر نوجوانه اش توله شدند و زنده ماندند بجز طبیعی رسیدند
احمد علی لنگ از محمد اعظم فاضل که بر ابره شریف فالیند کاشته بودند شمالان نقصان میکردند
 نالش بحضور آورد و ارشاد شد بر کس فالیند استاده شده باو از بلند گویند که درین قطعه زمین سببیک
 فقیر فالیند کاشت گنایده است ای شمالان ازیت مرسانید و نقصان کنید از آن روز شمالان می آمدند و
 جست میکردند بیرون فارسی باز پس افتاد و احدی را مجال نبود که از رون خانه نبی مجال یابد

یابای در فایده گزار و دوران سان هیچ نقصان یک تخم نم نشد اتفاقاً سال نیده تیر فالیده کار میدید از دست
 شغالان بعضی رسانیدند که اسال شغالان بسیار شش بود و نقصان فالیز بیرون از دست می نمایند حضرت
 پیر و سنگیر فرمودند شغالان را بحال خود بگردانید بیچارگان را هم زرق روزی سان است آنچه نقیب انجاست
 میخورد و آنکه قسمت ماست با خواب رسید بهمان بانیان عرض کرد که بعیاس غلام مهال آنحضرت بر رفته کما لیت
 رسیدند حضرت پیر و سنگیر رسیدند که تو چگونه بر کمال من وقوف یافتی عرض کرد ساگزشته بمزاج عالی
 نفسانیت حالت بود اسال حضرت بویته یافته میشود **احمد محمد علی دلاک** استیل نامی عامل غانمیر که تمامی املاک باغ
 شرف و بنجاب ضبط و فرق نموده بود همه بران شهر جمع شد و بنجاب حضرت پیر و سنگیر عرض کرد که پیش ازین از برکت مجدم
 جلال الدین قدس سره کسی فراموشت املاک باین نگر و اکنون ذات عالی بجای مخدوم اندورین باب توجیهی باید فرود
 فرمودند که بر یک پرچه کاغذ بمامل مذکور از طرف مایان این دو پرده نوشته نفرسیند انشا الله تعالی کاغذ خود
 خواهد شد بیانی کون سبیل کمین سور که لوگ انجان و قس کو میباید که مین جا بگفت نکسی بران بجز
 خواندن و دیدن رقعہ عامل مذکور توبه کرد و عذر بانخواست و املاک را در گزار ساخت و ارادت آورده
 مرید شد **احمد محمد علی دلاک** غلام محمد نامی افغان در پانی پت بود از شاست ایام بنجاب حضرت پیر و سنگیر
 بغض باطنی داشت و هر جا که سخن از اوصاف حضرت پیر و سنگیر می شنید میگفت که چندان رجوع از بدرفت که بر پی
 فتوح می آید تصرف می نمایند روزی در خواب می بیند که جماعت مسلمین و منبوس مثل پروانه بر شمع قربان میشوند
 بروی نجالتی رود او بخاطر خود اندیشید که مسلمانان بوجه برانفتت دین خود سر ارادت دارند مضائقه ندارد
 و نبودن که مخالف مذہب و ملت اند مقصد بودن ایشان خالی از اسرار نیست و اکثر مردم بسبع مبارک حضرت
 پیر و سنگیر میسازند غلام محمد افغان بعضی سخنانی ابانت آمیز میگویی آنحضرت در خواب میفرمودند بجز این گفتن
 و عهد اتفاقاً روزی افغان برای زیارت آنحضرت بیاید رسیدند کسیت عرض کرد غلام محمد است امر نشستن کرد
 نشست و بر زمین اتنای غلام محمد نام و ملت مرید حضرت بود از شاهجهان آباد و رسید ادا بقدوس
 بجا آورد و یکدیگر و پیر و بزرگ را نیز فرمودند کسیت عرض کرد غلام محمد که فلان جا همیشه در سر کار فلان
 امیر نوگرسست فرمودند بجا میروی عرض کرد بکار اتنای خود بر مجال جای گیری میروم فرمودند که آسوده مرفح
 حال هستی و خرج ماه باده می یابی و نفقه سخنان خود میرسانی عرض کرد از توبه حضرت پیر و سنگیر بسیار محفوظ
 ستم پس نذر از دست دی گرفته روی مبارک بسدی غلام محمد پانی تپی نموده فرمودند که بگرین فتوح را گفت
 کسے سخن و محتاج را غایت فرمایند باز تکرار فرمودند که ترا میدم بگیر شاست زده گفت هر که طالب این
 باشد اورا با بیواد با بسوم آن فلک زده بغیر دولت انجا پیش آورد که من احتیاج ندارم محتاج بسند

حضرت پیر و شکیر بهمان رویه غلام محمد ولایت مرحمت کردند فرمودند چکنده شاه و دلا هر که خواهد دید مولی غلام محمد
ولایت تسلیمات بجا آورد و از سر کاران گرفته حضرت شد بعد منتهی کار آقای خود سر انجام کرده بار دیگر بنجاب
حضرت پیر دستگیر آمد پرسیده برای کار کیه گفته بودی سر انجام کرده شد عرض کرد تو جهات عالی نیک سر انجام یافت
که پیش ازین کابلی نخبین از کسی سر انجام نشده بود آنحضرت از با و چنچانه سرکاران دانیده حضرت شاه جهان آباد فرمود
چون داخل شهر گردید آقای وی نقله رفته بود و اینهم بطرف قلعه روانه شد در اثنای راه سیواری امیرند کور و در جاگرت
ملازمت نمود و بعد اوقات تسلیمات خطوط به دست او داده تو اب بنواذن خطوط مشغول بود در همین اثنای که از خانقا
بانواب دو چار گردید جنگ بیان آمد و یک کس از طرف مخالف شمشیر کشیده بر نواب حمله کرد و غلام محمد در میان
انقاد و شمشیرش بر سر خود گرفت و او را بضر شمشیر خود گشت و دلا در میان نمود مخالف نواب راهم گشت نواب
از خواندن خطوط و از سر انجام یافتن کار جاگرت خود بسیار مخطوط و خوشحال شده بود و ازین خیر اندیشی و جانفشانی
و دلیری از حد مهران گردیده بر اسپ کوهل امر کرد که سوار شود و بفرزند می خود بنوازد ولی بعد گردانید ترقی بی
روداد بعد دو سه روز معه لوازم امارت اسپان و قیل بخشیده و فوج همراه داد و بر جاگرت خود روانه ساخت
چون نزدیک پانی پت رسید از مسافت یک گروه پاوه پاشد زیارت پیر و شکیر آمد یکصد شرفی و لک و پیه گزرا نید
پرسید تکلیت عرض کرد غلام محمد ولایت مرید و سنگ این جناب است نذر شش قبول افتاد فرمودند ای غلام محمد پانی پتی
گرفتی و بشارت آوردی عرض کرد که به تصدق فرق مبارک است غلام محمد را روز بروز تزیینات و رجات و الا فطو و
و غلام محمد پانی پتی از شومی ایام بجز به آنحضرت چنین گرفتار شد که از بهمان روزگار خانه او ابر شدن گرفت و در اندک
عرضه باین مرتبه رسید که یک یک دانه از پیش و کانهائی پدید و بر کس را و سید ساخت که از حالت کج بجنور عرض
نمایند پس راتاب برأت نبود که حالش بعضی سازد آخر نامر صبور را نور آمده عرض کرد که حالا محتاج ام خبری عنای
فرمانید که توت آسوه آید فرمودند ای غلام محمد نگزشت حالا ازین فرج و فرج هیچ فائده نیست القصد که زنده مانده و بجا
شقاوت پشیمانی بود آفرش در بهمان حالت رخت بر باد داد الحمد لله علی لک برگزیده حضرت صدیق
بارگاه احدیت یگانه آفاق شیخ المشائخ عبدالرزاق رحم که از اشرف و اکابر قعبه کربلا بود در مخطوطات خود
می آرد که زبده اولیا و کامکار دغدوه اصفا و نامدار مقبول از حالت لی مع الله شش سید خیر تسلیم و رضا
شیخ علی رضابن مولوی فرخ شاه سرزندی نقشبندی که از خلفای اصحاب احاب قطب العظیمین شیخ ابوسعید
مراد آبادی حشمتی است که از بس نزد و نگاهبوی بهشتیان بالاربطاق بلکه از جان جان آرزو مند و مشتاق حصول
ملاقات کثیر السعادت حضرت قطب الاقطاب خردالافراد خباب موسی دوت عیسی زمان یوسف ثانی پیر و شکیر و
حضرت شیاه بیگ عرف میر محمد سعید بن محمد یوسف زندی السواد رضی از نظام احمد آباد یعنی صوبه بکرات که عبادت

از دست کویج کویج با سرزمین مطالعات آئین آمده منوره خطه پاک دار اسخاقت شاهان آباد رسیده خطی بنام
نامی سوم گرامی شیخ عبدالرزاق نوشته که درین ایام مکرمه دو بجلال و الاکرام بر حسب لزومی سعادت ملازمت حضرت
سید عالمین خلاصه آن طه و حسین حمله الله ذکوره تصور خاطر تیر و جماعت فقرست که شمار از آن تجرید و تقریر گنجایش پذیرفت
و فیکه یک منزل جوئی برای دو شب خالی باید کرد که در آنجا رسیدن باریت حضرت قطب ابدال شیخ شرف سخن والدین
استفاد حاصل کرده ملاقات یکدیگر خورسند بود و پیشتر بطالبه و خواهد پرداخت شیخ المشایخ مجرب و وصول بقدر حساب
شمار مجلس سران خاصه خود را پاک و صاف کنانیده خاطر فیض آثار استعین از مسیح صادق تشریف آوری شیخ الاصفیاء شست
بوجوب این بیت بود اندر نظر منظر نامه بنید آنچه می پدید آمد هرین سخن بناب عالی حضرت آخر الزمان
ناگاه بی انگاه بطریق سیر کنان قدم نیست لزوم از زانی فرمودند بقصد کمال و بیکان موصوفه که حجت انانیت شیخ الاصفیاء
درست نموده بود و بکنیم پارس و زبانه نزول جلال فرمود شیخ الرزاق ازین طرز حال بسیار خوشحال گردید و بجهت تمکین
پرواخته بسان حال این مقال او انمود و لوح محفوظ است پنهانی پاره باز گردید سیر کونین آشکاره ای را
مصطفی من چون عمره از برای خدمت بندم کرده باز معلوم آن یکانه آفاق که شیخ الاصفیاء تشریف آورده اند
سخن متامل بوده استقبال شان نیز شتافت و از روضه مقدسه حضرت قطب ابدال ملاقات یکدیگر محفوظ گردید و تقارن
این حال ظاهر نمود که برای عالی پوشیده میاد که فقیر درین امور ناچار است تمامی و انقدر اگر ارشاد نمود شیخ الاصفیاء
فرمودند که فقیر اینرا از آن آگهی دادند ایشان خاطر صافی خود را جمع دانند که بوجه و اینه گذارند و من در اینجا
بروضه مقدسه بزیر سایه انور سرعاده قلندران گزار خواهم کرد و شمار بزرگی فته بجناب عالی رسیده ازین
کس سلام عرض نمایند که حضرت خود بدولت دام ظله ازین عمر حرکت نفرمایند و اسلحه مقدیه آمی ای تفت الهام
و بروه از مهر نوز نور انعام ما چه دین شیخ الاصفیاء این نعمت کبری یعنی تشریف آوردن آنجناب امحضرت تفصیلاً
و عنایات الهی و توجهات رسالت پناهی انخاسته بانفاق شیخ عبدالرزاق بخصور شخص گنجور رسیده از تجلی
دیدار آن قطب زمان تجلی گردیده خود را بالاتر از عرش انور دید ملک درین حالت جان میض دید لیکن برنده
خواست که شمه از مطالبات خود بعضی رساند جوایها حاصل آرد لیکن من عرف ربه بكل لسانه یعنی از بس
تصرفات پرستگیر و شکر قدس سره در دم زدن نتوانست چون که وقت قیلوله بود آن عالیجناب شیخ
الاصفیاء فرمودند که حالا بیکان خود آرام نمانید که با هم کیساعت بیاسائیم تا ماندگی مندرج شود شیخ الاصفیاء
مقام خود یعنی بروضه منوره رسیده آرام گرفتند خود آنجناب در استراحت ساختند چون شیخ الاصفیاء
بعد نماز پیشین خواست که باز در آنجناب رسیده استفاضه حاصل نماید آن عالم علم ازلی آن گنجینه دار اسرار
نبوی از راه دل دریافت پیشتر پیام سلام رسانیده که حالا تخلف آمدن نیاید کرد کل امر پروردگار باوقایعاً

باید داشت آنرا لامر شیخ الاصفیاء با دروازه کلان شهر که از روضه مقدسه محوی شیخ الشایخ میرود و قد
 بیرون و دیگری اندرون دروازه بود که بیک سرکام آن مقبول نام لیسبت تمام نام با سلام رسانید
 شیخ الاصفیاء چون این معنی معلوم نمود اولاً هزاران هزار بلا وجود و جفا بر جان خود عاید دانسته اما خالی از حکمت
 از بها مقدم برداشت دوم برینا و ردالاکه و سپس مکان خود العقد حضرت پرستگیر وقت طلوع صبح صادق
 سوار شد شیخ عبدالرزاق فرمودند که شما شیخ الاصفیاء از جانب سلام رسانید و بگوئید که یاربانی صحبت باقی
 شرطیات باقیست ملاقات خواهد شد متوجه سرست سرند شدند چون شیخ الاصفیاء سامع شد فرحیت بر حیرت
 نمودند سبحان الله که این چنین شخصی بزرگواری خدا را می برگاه حضرت پرستگیر کام بار بار نیانت پس دیگر راه پاره
 که دم زند اما بقدر تصور باید کرد حضرت پرستگیر از راه اگر اه اجازت آمدن ندارد و بکاین حکمت و صلاح خود
 بود حضرت پرستگیر عالم اسرار اندوخته علم با حقیقت الصواب که در اراده الهی و مستقلاً متناسب چه حکمت باشد
 فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمه قول مولوی معنوی مدس سره **مستقلاً** معنی است که آنچه در مشهوری شریف
 آورده اند * اگر خضر در بحر گشته شکست * صد درست * شکست حضرت * آن سپردا کش خضر بید حلق
 سراد در نیامد عام خلق * و هم موسی با همه نور بصره * شد از آن محبوب توبی بر سپر * در اینقدر سوال
 نقر غم نبوسه طعن می نمودند انجم شیخ الاصفیاء خلوت نموده شیخ الشایخ ظاهر نمود که فرستاده من در بارگاه
 مع حضرت پرستگیر سید از جانب من سلام به بیارگی عرض نمایند * ترجمان هر چه باراد در دل است * و دیگری
 بر که پایش در گل است * هر چه است از قامت ناسازی از نام است * در نه شریف تو بر بالا کس کوتا نیست
 بعضی سوالها را که تعلق حضور فیاض النور است بر وقت حاصل خواهد شد لیکن از نیکه بهادر شاه غایفه هندستان است
 از دین برگشته و از اسفل السافلین تا اعلی علیین و هر چه با بین ایشان است محکوم حکم آنجناب کرامت است
 بلکه ملائکه سرور اختیار آنجناب اند اگر جناب اقتضای آن نمایند که خدمت نام هر یک که مقرر است از شخص نام
 دیگر تجویز نمایند قبول بارگاه کبریا است اصلاً و مطلقاً در آن تجاوز نشود و تمامی باو شاهان روی زمین کتفا
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم اند بالاخر که جای آن برگشته دین که از جاده شریعت غرا آنخون
 در زاننده چرا در امو قوت گردیده به بگریست خلاف نمیشود چون شیخ الشایخ جناب کرامت ناب شرف اندوستان
 شد مجرد آمدن فرمودند که چرا با ز آمدی با ترا خفت کرده بودیم عرض نمود که غلام از خود هرگز حرکت نمیشد مگر
 ما را شیخ الاصفیاء فرستاده و این عرض بزرگترین هر چه امر شود خالی از صواب نخواهد بود فرود و در هر کس اگر
 پسند آنحضرت غم شد از زمین خواهد بر پشت نقالی شاه ادراکی خواهد داشت سه روز تمام نگرفته بود که شاه
 شاه فوت شد **الحمد لله علی کلک** که حضرت پرستگیر به با خوردن و آشامیدن ترک کرده بودند و در کتب

در آمد که شستن یکی با محامل است زیارت مرقد مبارک حضرت پرستگیر خواجه عین الدین حقیقته هم باید کرد و از
 درویشان محفل بهشت منزل خود استغفار این حالت فرمود مرضی حضرت و جماع درویشان بجهت زیارت
 حضرت خواجه صاحب از مکان دایره شریفه روانه نسبت حضرت همسر شدند و قتیکه حضرت امیر عفا صله شانه زد و گروه
 ما ذاب سواره سواری خود را حواله درویشان کردند درویشان از بس ادب سواری سپیده اختیار کردند
 سوختن را چپوت همراه رکاب بود حواله اش کرده درویشان بریده در رکاب حضرت پرستگیر سیرفتند و آنحضرت ادب
 حضوری خواجه صاحب چنان پر زور و بی اختیار سیرفتند که سوار را طاقت نبود که برابر آنحضرت برود همه درویشان
 متعاقب حضرت ماندند در آنوقت حقایق آگاه و عرفان و کمالات و سگاه شیخ نعمت الله که از درویشان آنجانب
 بودند دست بسته پیش آنحضرت عرض کردند که برابر حضرت کسی نماند که بتواند اگر درویشان را همراه رکاب بگیرند
 آهسته آهسته قدم مبارک بردارند فرمودند که خواجه صاحب برین عاجز گم فرموده دست گرفته میزدنایا بر چه
 ساعی فرمودند که خواجه صاحب میفرمایند که فرزند من نو میاید درویشان انبوه باشند از همراهی دور نمایند چنان
 قدم بردارند ما هم قدم آهسته خوام برداشت آهسته آهسته همراه بمانند در آن راه و خستی بود که سایه آن نماند
 بخاطر حضرت پرستگیر بنات پسندیده آمد از بر دوست شاخهای آن درخت گرفته استاد شدند درویشان
 دانستند که با آنحضرت ضعف آید سیادت و نقابت پناه حقیقت و طریقت ابناء سید عبدالمؤمن عرض کردگان
 حضرت پرستگیر این ضعف از بس خوردنی است و قتیکه آنحضرت میخوردند و فاقه سس خام و زین گابی تناول
 فرموده اند و نورانی وجود مبارک آنچنان بود که بشو و خوردن این بودند حضرت پرستگیر مجرب و انصاف انصورت
 اندرخت را آنچنانید درخت مذکور از پنج تا سه سیرین کشش کرده لرزه در آمد در آنوقت درویشان عرض
 کردند که وجود نورانی است بر خوردن چه موقوفست آنچه بخاطر اقصا فرموده است از بهادری و انست
 چنانچه حضرت ولوی قدس سره میفرمایند چه اگر خورمی یک ستمه از کول نور پد خاک ریزی بسیربان تونر
 غذا وجود مبارک نور سببانی جل شانست **الحمد لله علی ذلک فقلت** آنحضرت در دایره
 شریف تشریف میداشتند شخصی از سادات عظام آنجانب حضرت پرستگیر آمده رابع شد که موازی نمصد
 بیگانه زمین ملک در قصبه با جردن تنخواه میدارم و از عمل خواجه ابوالفتح خان بزبان خواجه بفرمایند که کسب
 زیارت آمده بود ابوالفتح خان گفته فرستادند که اگر این ملک در تحت تصرف مالکان خواهد ماند این دیده هم
 خواهد ماند و اگر ملک از قبضه ما بیرون خواهد رفت دیده هم از تصرف شما بیرون خواهد رفت خیر شرط است ابوالفتح خان
 باستماع این حرف گفته فرستاد که از فرمودن حضرت صاحب نامه سپید چاهین میدهم و در دست بگیرم
 که مال بسیار است و نیز حضرت صاحب را و زنده دنیا و چه عرض است در بی صورت سید گو ز نو مید شد بر کردید

چند روز بحسب تقدیر الهی بود اگر از سمتی از آن راه سهمتی بر رفت ابو الفتح خان بخیا جام تصور کرد شاید که این
مجمع برای تاخت و تاراج این دوی شده باشد از هر اسب حواس ناخفته شده از قلعه ما بدون تنها گریخته رفت از حیوان
وزمیداران و بیات قریب جوار هم یعنی را مطلع شده همه سبب انان البیت خان مذکور را تاراج برد و ابو الفتح
خان رسوا و خراب شد و ذامت کشید **احمد مدنی** ملک از خوارق عادات حضرت پیر دستگیر و نظم از شرف علی
شیم من از با فلان یخچین ز احوال آن سیداک دین چو اول منی معرفت نوش کرد ز اجاب دنیا فراموش کرد
تسای سیاحتش در رسید دور درویش امروز خود گزید ز بهر اجازت بعد و یقین سوی پریشان شهنشاهین
از اینجا پو باور شد بسفر برین امر بست محکم کرد روان گشت از حدت خویش ولی با خدا سیداک کسین
همه رو بود استمالش بسیر زیاده عشق دل میگشت سیر بهر قره و شد و صحرا و دشت تماشای صنعتش کنان میگشت
گر گاه از امر پروردگار فریاد ز پویشش شد گزاف بره جایش گشت در یاد آب که میشد شمس دل جوت آب
چو بصره امیر بی موج خنجر روان آب چون گداز ترتر ز طغیان و کثرت آب بود فلک چون جیاشی در کبود
مصفا ز بس آب آن جوی بود نه بود آب آینه روی بود کنارش ندیده نظر عاصم مرسمی اندیش از زمین او
ز آبش عیان بود نور صبح ز جوش زده جوش طوفان فوح در آن بحر گشته چون روان بود احوال نورا از آسمان
باید به استسکه یکسار شده چند غوطه زمان پرکنار بلاح گفت آن ولات نیا که ای واقف راز علم شما
رایم ازین بحر و خار آب که در روز عقیقه سبایی تو آب چو بشنید ملاح زمینان کلام گفتا که بی زرفساز می هم
ترا نیست نهاری تی پیش بد زرد که گره و خلاصه خوش غرض مردمانیکه دارند نمشته ز تانید آن بدگر
ز ساحل سفینه به دریا روند بجز این سه درویش گیرانند گفتا بدوشاه اعلی که که خالیت دست من از بیم
تقی کیسیم از که اسے بود متاعم همین پیشوای بود شفقت بحالم کن ای خاذا روان زمین محیط ز بهر خدا
نه نبود ملاح امرش قبول نکرد اتقانی بآل رسول گفتا که درویش صد چنین بیسه دیده ام اندرین زمین
بزرگ علی دانا و خورشش شکم پر بودگی که آید بچوش بسیرت چو گرگ و بصورت جوش سر از ز کرد و فعل گشته پیش
چو شنید آن سیداک گفت که ظاهر سخن هست راز نهفت ولی هست غیور آن مستعان که از کوه کاسی کنان زبان
سجایار و در محسب روان در آب ننگد کشتی باربان نزار در دهنما منرا پیشه را بام آورد مرغ اندیشه را
همین حرف بوش روان زبا که ز در جوش دریا دل روان همانم دعایش شبه سحاب شد آن غرق کشتی بریا آب
چو ملاح اینحال میرن غزلے بدید او ز کشتی اعزم شما بریا بنفیا دوز و ز ما دوست بدان سان که در عالم آبست
چو در نصف دریا رسیدن ز غضب خداوند دنیا و جغیان امواج شد قبل از دستش شبه اختیار شما
رسید ملاح و گیر در آب کشید او را از آن صراط چو برین ساحل بصید کشمش نشانند و دید رنگ خوش

ز فاج بگردید ابرقت لبش بندگشده صوت و صدا نکلند در پان شاه دین بود از عبث سر بر زمین
 بانها چنین سپیدا گرفت که تیر از کمان بستند بایشند فدی برق هر جا که در مرغزار چوسد و نه کرد و سحر نه
 امان حوام از ایزد و اجمال که محفوظ و اروزان جلال بی سهل دین بکار آنگهان بود هم ایمان و هم نرف جان
 بدوش کتر بین زمینها که ناریت مجده پینه زار گداوشن شاه از ادب سخن گفتنش نه ز جو و توب
 تو مگر علی بش اینچاموش بجای تعظیم بر دلق پوش **فصل است** زبان عارف کامل میان عبید المؤمن
 قدس سره که هم کفو و از مریدان خاص حضرت پیر و شکیب بودند آنحضرت روزی از دلی زیارت حضرت سلطان دنیا و
 حضرت خوابه قطب الدین قدس سره میرفت چون سوار مبارک متصل بنار که روزه منوره بمساحت نمیکرده و قصت رسید
 فرمودند چپان را زود فرود آید که امان چپان این گزاشتند آنحضرت از چپان برآید پا دیه روانه گردیدند
 شریف رسید اداب فاطمه زیارت بجای آوردند وقت متصل روضه شریف مسجد هست و بها نماز نیت زینیه ای
 شده طلب طلب چپان شده روان گردید بجای که مقرر بود نزول فرمود در آنوقت بعضی رسانیدند که هنگام آمدن از دنیا
 پیاده شدن و هنگام وداع از زینیه سوار گردیدن خالی از حکمت نخواهد بود فرمودند موجب امنیت که اول مرتبه آن آخر ملک
 سروری و خورشید پیری برین فقیر کرم سبذول نموده استقبال شریف از زانی فرمود بودند باس اداب
 شتابی و جلدی تمام پیاده گردیده برکات سعادت روان گشتم و هنگامیکه باسباب ظاهر از رسوم زیارت روضه منوره
 سعادت حاصل کرده عرض شدم امر شد که ای فرزند من خوشی خاطر در این هست که از همین جا سوار شوید الا فرقی
 الادب واقع است لهذا اخلاق حکم اقدس نتوانست کرد امر بجای آوردم و گزیدم ملاقات چندان بی ادب معلوم است که
علی فک تعلست بزبانی غلام محمد در شش سر مندی که در او اهل حال قدوة الواصلین زبده المحققین علی الملک
 شطاریه از فرزندان حضرت فرزند ثانی قدس سره با حضرت پیر و شکیب استخار و اشتقاق که مافوق البیان است
 روزی از راه مرغانی اجازت بخواندن سوره اخلاص فرمودند حضرت پیر و شکیب انماس کردند که از خواندن نفس بچشم
 کمال ظهور آید فرمودند درین سوا طبت یک روز برین تجلی شده بودند حضرت پیر و شکیب فرمودند که مولانا و مرشدنا
 حضرت مرشد آفاق بخواندن سوره اخلاص امر کرده بودند و بر هر حرف برین تجلیات ذاتی تجلی میشد از استماع
 این سخن قدوة الواصلین سوره سجده و شباهت تمام کبار گرفتند بسیار تحسین فرمودند و شکر ایزد بجای آوردند
احمد شریف علی فک تعلست عا پیمار سومی که تری متوطن قصبه ابانله هر دو طالب مرید حضرت پیر و شکیب
 رسوخ و اعتقاد کمال داشتند اخلاص ظاهری بر آنها مستولی گردید هیچ استقامت نماند روزی از تنگ معاش خویش
 حضرت پیر و شکیب آنها نمودند که از فاقه کیشی طاقت طاق گشته و دیگر اب فاقه داریم آنحضرت برای مهارتشان فرمودند که
 و نقش اسم یا باسط نوشته بینه و ارشاد کردند که این اسم را بر لب دریا نشسته چندین بار سوا طبت میکردند با او
 چنان

مواظبت این عمل عظیم از قسم جواهر و مروارید و زرد و نقره منظر آید بر این التفات نه نمایند تا کفایت عمل مشتقین
 گردد اگر ایماناً منت خواهی شد از آن جواهر هم و این نقش اعظم هم بدست نخواهد آمد بسیار آدم و شیطان
 در من هم از استانه خود بیرون خواهم راند القمه عابد بهما رند کور برب دریا نشسته غزیت خواندن گرفت روزگار
 می بیند که ازین کناره تا کناره دیگر دریا از جواهر و مروارید پیش قیمت جاری در دست معمار کم حوصله ارشاد
 بالکل فراوش ساخته طبع دنیوی بگذشته بر خند که توانست از دو جواهر سخانه آورده دست بگیرد که در آن
 جواهر هیچ یافت و آن نقش این معامله خاک بر سر کفن گرفت چشم گریان و سینه بریان پیش حضرت پرستگار
 رسید و گرفت و خواب عرض احوال حورست خوب پرستگار می نالی آنچه از آن دریا محیط آورده گجاست
 بمن بنام عرض کرد هر چه آورده بودم نیافتم فرمودند آن نقش بیار عرض کرد آنهم مانند فرمودند این بی
 از اینجا برانید چون اسباب کاری بسیار کرد فرمودند که تو قدر این دولت عظمی نداری بجلدی در آن دست
 از اختی بنور مالکان شسته نشد بوسه و قندک موکلات مسخر میشد همه دریا از لومی بوسه حالا آن چیز
 شدن دشوار است لیکن از ماکولات و طبعوسات عاجزند بجوای تمام عمر با سودگی گزرا نید و سوجی کتری
 هم غزیت اسم یا بدوح ابر شده بود از آن هم تنگی حوصله نظوسا اما اصول جمعیت شد **الحمد لله**
فقلت زبانی داشتند عالی قدر علامه و بر مصر سنکر از طالبان و خاورمان و موم اسرار آنحضرت
 روزی زینداران دینی بخت یه بزرگ بطریق نیاز حضرت پرستگار آوردند ارشاد کردند که کسی ترا شنیده
 در ویشیان ترا شنیده میدادند خود نو شیخان فرمودند منی که چهار سبد خالی شدند درین مضمون فقیر یعنی سبک
 برای زیارت رفته حاضر شدم این شکل معاینه کردید ویشیان اشارت کردم با او از بلند عرض کردم که حضرت
 در کدام خیال متفرق اند شده رردک از دست بتافتند فرمودند که ای صر سنکر برو وقت رسیدی آگاه
 و الا از بزم من هم خبر نبودی و بسیارین فرمودند **والله اعلم بالصواب** **فقلت** شخصی بخاطر خود
 قرار داد که فی الحال موسم خریزه نیست اگر حضرت پرستگار بخوردن ما خریزه مرحمت فرمائید ارادت
 می آید دست به بیت بیدم جوایش بجنور پر نور رسید آنحضرت بدرویشیان مذاکره کرد که کسی هست حاضران
 خدمت او از او خبر چه ام فرمودند که در فلان طاق خریزه گذاشته شده است آورده باین خریزه بید
 و در ویشی درون حیره از همان طاقیا اشارت شده بودیم خریزه یافت آورده با بکس با جمیع حضار
 مجلس حاضر که بی موسم از کلام جا به رسید در تشخیص کرامت آنحضرت بدرجه اتم معانه کرده بودم شده
 بیای مبارک افتاد و عذر تعصیرات خواسته داخل سلک مریدان آنجناب گردید **الحمد لله**
فقلت که در احوال حال حضرت پرستگار در این شب حضرت پرستگار مرشد آفاق روزی بخاطر

بسیار آنحضرت بدیدار احوال باغچه راه یافت فرمودند که آنچه زمینداران و چوپانان این دیه قدری زمین
 باین فقیر داده اند - دیگر بدیندیویم باغچه تیار سازیم امروز شام همراه بیامید تا پیش زمینداران رفته قطعه
 زمینی بکنیم حضرت پیر دستگیر عرض کردند که غلام تابع امر است پس دان شدند در آن زمینداران بیرون و به
 رانی میگردد حضرت پیر مرشد آفاق و حضرت پیر دستگیر هر که گردش قلبه همراه زمینداران آمد و شد داشتند
 به بلاییت تمام میفرمودند که ای بابا پیش ازین زمینیکه با داده اند بسیار قلیل است اگر اندکی بر آن اضافه نماید
 بخوایم که یک باغچه تیار سازیم آن به شماست و راز عقل پرستی جواب دادند که این معنی بخوایم که تمام ده
 خود آری و آنحضرت باز دوسه دفعه همراه قلبه های ایشان بدارا پرده خند و به آرزو قطعه زمینی میخواستند
 چون ایام نخوست و شامت بر آنها وارد شده بود دست او بر سینه خود نهاده بشوخی تمام جواب نامعرب
 دادند آنحضرت قصد معاودت کردند میران صاحب عرض کردند اگر حکم شود این بکشیان را با غسل السائز
 بفرسیم و یا همین زمان بدریاقتر - ایشان را بر باد دوم حضرت مرشد آفاق در جواب آن ارشاد فرمودند
 که ای میرا آنچه داشته بودم که شما از درویشی بهره دانی داشته - که هنوز آنچه نمانده است
 حضرت پیر دستگیر - در و نشان ضبط نموده خاموش ماند بعد در بیس حضرت مرشد آفاق فرمودند
 شما در نیوقت مثل خواج - و گنجشکر قدس سرماستند از حد شایخ و بنیاد بکنده شد بعد دوسه روز حضرت
 پیر دستگیر حضرت یافته تشریف بر آردند آتش قهر چنان تا زبان زده که خانه سخانه زمینداران مذکور
 و با افتاد و مرگ گریبان گیر ایشان گردید حتی که در وانه های حویلی چنان بنده افتادند یعنی خانه هر کس
 ده کس بودند یکی هم جان بر نشد اگر هیچ کس بودند هیچ برون همیشه متواتر و متوالی طائفه وصل کنیم گردید
 و چند کس از باقیمانده گان پیش حضرت مرشد آفاق آمده اصلاح و زاری و عذر تقصیرات نمودند آنحضرت
 در جواب آنها فرمودند که این تیغ از جذب میران صاحب علم گردیده هر کس که نزد ایشان رفته عرض نماید
 زنده میماند و ازین آفت امان می آید و الا اختیار و او را بعد و ضوح این کلام قریب پنجاه کس از باقیمانده گان
 افسان و خیزان قاصد دایره تشریف گشته و دو کس رقی جان - پناه آستان آن دو دمان و الا برون
 بجز و معاینه نقار جمال مبارک که طیب بر زبان را نذر و اسلام آوردند و میران جانان شدند حال آنکه
 در این همه زمینداران سکونت دارند از اولاد جهان دو کس هستند **محمد علی ملک در سوم**
 در وزارت فصل ربع یک میرای بود این بخت طلب نمایی دارد این ضلع گردیده بقدر سوسی حضرت
 پیر دستگیر سعادت اندوز شد آنحضرت بعد استفسار حقیقت ارشاد کردند که تا فرایم آرد هیچ من فکر
 از سرکاری یافته باشد هکذا پنج من غله جمع نمایان سرکار موقوف داشته از نزد خود بچند بخود میرای